

حدیث مولانا و مثنوی او در مجالس و سخنان عارفان هند

شریف حسین قاسمی*

چکیده

عارفان بزرگ هند، همواره با عارفان ایرانی ارتباط داشته‌اند. مهاجرت عارفان به سرزمین هند و ورود مسلمانان از خراسان قدیم به این سرزمین به گسترش این ارتباطها مدد می‌کرد. همواره عارفان هند پیران و وابستگی در خراسان داشته‌اند و این وابستگی‌ها تا دیر زمان ادامه داشته است.

یکی از عارفان نام‌دار و سرشناس ایرانی، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی است که در زمان خود، سلسله معنوی و عرفانیش در هند ناشناخته ماند، با این وجود همواره مورد عنایت فقیران و عارفان هندی قرار گرفت و مثنوی و غزلیاتش در مجالس و سخنان عارفان هندی طنین انداز شد. عارفان همواره برای تصدیق و تأیید سخنان عرفانی خود و بویژه درباره وحدت وجود از ابیات مثنوی بهره می‌جستند؛ عارفانی هم‌چون بوعلی‌شاه قلندر، شیخ‌امان‌الله پانی‌پتی، شیخ‌حسن بدخشی و در این پژوهش چگونگی تأثیرپذیری عارفان هندی از مولانا هم‌راه با شواهد و نمونه‌هایی بررسی می‌شود.

کلید واژه

مولانا - عارفان هندی - مثنوی - غزلیات شمس - وحدت وجود.

* استاد دانش‌گاه دهلی.



مقدمه

همواره ارتباط‌هایی تفکیک‌ناپذیر میان عارفان هندی و ایرانی از دیرباز برقرار بوده است. بیش‌تر عارفان هندی که پس از ورود مسلمانان در سرزمین هند، در این کشور با فرهنگ غنی و قدیمی فعالیت داشته‌اند، از مناطق مختلف خراسان آن دوره به هند مهاجرت نموده‌اند. اینان مرشدها، دوستان و وابستگی‌های دیگر در خراسان داشته‌اند و از طریق دید و بازدید وابستگان خود، یک نوع رابطه ماندنی و ناگسستنی در میان پیروان این عارفان در هند و ایران تا دیر زمان ادامه پیدا کرد.

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (۱۲۰۷/۶۰۴-۱۲۷۳/۶۷۲) عارف و شاعر نام‌دار، در هند، در زمان حیات خودش شناخته شد و در حالی که سلسله معنوی و عرفانی‌اش را در هند معرفی نکرد و هم‌چنین درباره عارفی یا خانقاهی از سلسله مولانا گزارشی داده نشده است، باز هم مثنوی و غزلیات او در مجالس و سخنان عارفان هندی طنین‌انداز شد. عارفان هندی در مجالس و سخنان و نگارش‌های خود درباره مولانا سخن می‌گفتند و برای تأیید و تصدیق نظرهای عرفانی خود از مثنوی شاهدهایی می‌آوردند و در اثر آن مولانا و آثارش را در میان تعدادی زیاد از پیروان خود شناساندند.

عده‌ای از عارفان هندی که وحدت وجود را در آثار خود بررسی کرده‌اند، از توضیحات مولانا در این زمینه استفاده نموده‌اند و نظرهای خود را بتصدیق رسانده‌اند.

برای ما هندی‌ها باعث مباهات و افتخار است که یکی از عارفان معروف و معتبر و از مشاهیر مجاذیب اولیا^۱ به نام شیخ شرف‌الدین بوعلی قلندر (م ۱۳۲۲) که اکنون آرام‌گاهش در «پانی‌پت» محل رجوع خاص و عام است، در دوران مسافرت‌های خود در جهان اسلام که برای کسب فیض از محضر علما و مشایخ انجام داد، به قونیه هم رسید و مولانا و مرشدش، شمس تبریزی را در خانقاه آن‌جا دید. بوعلی قلندر در یکی از رسایل خود به نام حکمت‌نامه، سرگذشت مختصر خود را نگاشته است؛ در آن‌جا می‌نویسد:

«چون جذبه‌ای چیره‌دستی کرد، هنگامه درس و فتوا بر هم زده، راه غربت - چنان که کسی در نیافت - پیش گرفتم. در اثنای سفر، شیخ شمس‌الدین تبریزی و مولانا جلال‌الدین محمد بلخی را ملازمت کردم، جبه و دستار خود به من عنایت کردند ... پس از آن متوجه مقام پانی‌پت گشتم، چهاردهم محرم به آن‌جا رسیدم».^۲

بوعلی شاه قلندر در سال ۱۳۲۲م فوت کرد و مولانا در سال ۱۲۷۳م واصل به حق شد. یعنی هر دو معاصر یک‌دیگرند و ملاقات ایشان با هم خارج از امکان نیست.

بوعلی‌شاه‌قلندر چند اثر منظوم و منثور به زبان فارسی برجای گذاشته است. یکی از آن‌ها مثنوی «گل و بلبل» است که در پاکستان چاپ شده است. گل و بلبل در بحر رمل مسدس مقصور (فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) سروده شده است و چند بیت زیر ترجمان این حقیقت است که بوعلی‌شاه‌قلندر در هنگام سروردن این مثنوی، مثنوی معنوی را در نظر داشته و از آن پیروی کرده است:

مولوی فرمود نشنیدی مگر	سنگ گر می بود، می کردی اثر
ای کمان و تیرها برساخته	صدید نزدیک و تو دور انداخته
هر که دوران‌داز تر، او دور تر	وز چنین گنج است او مهجور تر

پس می‌توان گفت که مثنوی معنوی در رابطه با زندگی مولانا، بویژه در حوزه عرفانی شناخته شد و یک عارف هندی، مثنوی معنوی را پیش از هر جایی، در خارج از قونیه مورد استفاده و برای اظهار اندیشه‌های عرفانی خود، نمونه قرار داد.

بزودی پس از رحلت بوعلی‌قلندر، شیخ‌نصیرالدین چراغ‌دهلی در هجدهم رمضان ۱۴/۷۵۷ سپتامبر ۱۳۵۶ م فوت کرد. او که خلیفه ارشد عارف معروف سلسله چشتی محبوب‌البی خواجه‌نظام‌الدین اولیاست (م ۱۳۲۵/۷۲۵)، از مثنوی معنوی استفاده نمود: «خیرالمجالس» مجموعه سخنان اوست. چراغ‌دهلی در یکی از مجالس وعظ خود در اثنای گفت‌وگو درباره این که «سؤال مکن از مردمان چیزی» در اهمیت قناعت و صبر، از این ابیات مثنوی معنوی استمداد جست و نظر خود را بتصدیق رساند:

گفت پیغمبر که جنت از الاه	گر همی خواهی زکس چیزی مخواه
ور نخواهی، ضامنم پس مرتورا	جنت المأوا و دیدار خدا ^۲

در عرفان، وحدت وجود موضوعی است که اهمیت بسیار دارد. تعدادی از عارفان و نیز دانش‌مندان در تصدیق و تأیید آن، آثاری گران‌بها بجای گذاشته‌اند و از نظر ابن‌عربی در این زمینه حمایت کرده‌اند. مولانا درباره این مسأله، بطور مفصل اظهار نظر کرده، آن را تأیید نموده است. عارفان هندی نیز که درباره وحدت وجود آثاری متعدد نگاشته‌اند و یا در ضمن گفت‌وگو پیرامون آن توضیحاتی ارائه نموده‌اند، مطالبی را در این زمینه از مثنوی نقل و اقتباس نموده‌اند.

شیخ‌امان‌الله‌پانی پتی (م ۹۵۷هـ/ ۱۵۵۰م) خلیفه شیخ محمد مودودلاری تادری بود. او وحدت وجود را در آثار خود بررسی کرده، در ضمن توضیحاتش ابیاتی از مثنوی معنوی را برای تصدیق نظر خود نقل کرده است. وی در این ضمن علاوه بر مثنوی معنوی، از آثار دیگر مولانا هم استمداد جسته است.^۴



باید اذعان داشت که عارفانی بودند که با توجه به اوضاع مذهبی در هند، وحدت وجود را مورد اعتراض قرار دادند. یکی از آن‌ها سیدمحمد، ملقب به شیخ بنده نواز گیسودراز (۱۳۲۱/۷۲۱-۱۴۲۲/۸۲۵) است که خلیفه شیخ نصیرالدین چراغ‌دهلی بود. او از دهلی به دکن رفت و در گل برکه اقامت کرد. وی میان سیادت و علم و ولایت، شأنی رفیع و مرتبتی منیع و کلام عالی داشت. او را در میان مشایخ «چشت» مشربی خاص و در بیان اسرار حقیقت‌طریقی مخصوص داشت.

گیسو دراز در مکتوبات خود، وحدت وجود را مورد اعتراض قرار داد و ابن‌عربی، عطار و مولانا را هدف ایراد خود قرار داد و نظرهای آن‌ها درباره وحدت وجود را فریب و دشمنی با اسلام خواند.

شیخ‌محب‌الله‌الله‌آبادی (م ۱۰۵۸ هـ) که عارفی از سلسله چشتی بود، معتقد به وحدت وجود بود. وی آثاری درباره وحدت وجود دارد. محب‌الله در مکتوبات خود، دو عارف: یکی بنده نواز گیسو دراز و دیگر شیخ‌علاءالدوله سمنانی نقش‌بندی (۱۲۶۱/۶۵۹-۱۳۳۶/۷۳۶) را مخالف وحدت وجود خوانده، مدعی بود که تنها علماء، زاهدان و صوفیانی که نمی‌توانند به کمال معنوی حقیقی برسند، پیرو شیخ‌علاءالدوله سمنانی هستند.^۵

شیخ‌حسین‌بن‌بدخشی که خلیفه شیخ‌حسین‌خوارزمی بود و در دوره حکومت شهنشاہ اکبر (۱۵۵۶-۱۶۰۵)، بیش‌تر در آگره می‌زیست و همان‌جا فوت کرد و دفن شد، به مثنوی معنوی بسیار ارج می‌نهاد. بعد از هر نماز فجر به روش سلسله کبرویه علاوه بر کتاب مصباح تألیف شیخ‌رشید، مثنوی معنوی را هم در حضور او می‌خواندند. شیخ‌حسن‌بدخشی هم حال می‌ورزید و جد می‌کرد.^۶

میان ابوالمعالی، مرید میان میرقادری از جمله عارفان نام‌دار دوره شاه‌جهان (۱۶۲۸-۱۶۵۷) بوده است. شاه‌جهان و خلف ارشد و ولی عهد او دارا شکوه خدمت میان میرقادری در لاهور رسیدند و کسب فیض کردند. دارا شکوه با هر دوی میرقادری و ابوالمعالی روابطی نزدیک داشته است. ابوالمعالی شاعر هم بود و شعر اخلاقی می‌سرود. دارا شکوه در سکینه‌الاولیا می‌نویسد که ابوالمعالی در حدود بیست و یک بیت مثنوی معنوی را شرح کرد و آن شرح را به دارا شکوه داد و دارا شکوه آن را در سکینه‌الاولیا نقل کرده است.^۷ دارا شکوه، ابوالمعالی را «ناهج منهج ملامت و از آفات ملامت سلامت، واقف اسرار ضمائر، مطلع بر مکنونات سرائر» خوانده است. ابوالمعالی در مقدمه مختصر بر این شرح ابیات مثنوی گفته است که «چون به بعضی ابیات مثنوی مولوی دست برد و اطلاع یافت که تفصیل و بیان آن‌ها که انشراح متقدمان به منصفه ظهور جلوه‌گری نموده

بود، مضمحل و نایاب گشته، آن‌چه از انشراح متأخران ترقیم یافت و به تنقیح پیوسته خلاف اصطلاح صوفیه برآمد. بنابراین دقیقہ، بعضی ابیات مثنوی که از بیان شرح متأخران سر به سر بود، در افتتاح آن‌ها، سعی بلیغ مالاکلام معمول داشت.»

ابوالمعالی این بیت از مثنوی را:

هر که جز ماهی ز آبش سیر شد هر که بی‌روزی است، روزش دیر شد

چنان شرح کرده است:

چون ماهی همه وقت در دریاست و حالت دریا از او مسلوب است، پس به حکم: و نحن اقرب الیه من حبل الوريد^۸، ماهی کنایه از غافل است که هم آغوش شاه است و بس بی‌آگاه، چنان که مولانا علیه الرحمة می‌فرماید:

ماهی اندر آب جو و آب جو می‌زند بر گوش و چشمش آب جو
وجود ماهی عاشقی است از خود رسته و به حق پیوسته و سیراب از بحر حقایق و معارف الاهی گشته و آن که بی‌روزی است یعنی آزاد و بی‌روزی است و بی‌طلب و بی‌مراد است، روزش دیر شد و عمر جاودانی یافت.^۹

قاضی ثناءالله پانی پتی مجددی نقش‌بندی (م ۱۲۲۵/۱۸۱۰) عارف معروف قرن هجدهم میلادی و خلیفه عارف و شاعر معروف، مظهر جان‌جانان (م ۱۱۹۵/۱۷۸۱) است. وی در شرح و توضیح این بیت مولانا:

هفصد و هفتاد قالب دیدہام هم‌چو سبزه بارها روییدہام
در اثر معروف خود، ارشاد‌الطالبین، مفصل سخن می‌گوید. قاضی ثناءالله در توضیح این که چون صفات حق تعالی غیرمتناهی است، ظلال صفات هم غیرمتناهی است. سپس از قرآن کریم، این آیه را نقل می‌کند که:

ما عندکم ینفد و ما عند الله باقی؛ یعنی هر چه نزد شماست فانی است و هر چه نزد خداست باقی، سپس می‌گوید: سپس اگر در ولایت صغرا و مراتب ظلال کسی به تفصیل سیر کند، ابدالآباد منقطع نشود، لیکن هرکسی در مراتب ظلال، هر قدر که در حق او مقدر است، سیر می‌کند و نیز ظل را ظلی باشد و آن را ظلی دیگر در مرتبه ثانیه و ثالثه و اربعه الی ما شاء الله. صوفی در مرتبه ترقی عروج کرده، به اصل خود می‌رسد و در آن فانی می‌شود و از آن ترقی کرده، در اصل آن فانی می‌شود. هم‌چنین به هر ظل که می‌رسد، خود را در آن فانی و مستهلک می‌بیند و به وجود آن باقی می‌نماید، همین است معانی بیت مولانای بلخی که گفته است:

هفصد و هفتاد قالب دیدہام هم‌چو سبزه بارها روییدہام^{۱۰}

شاه ولی الله دهلوی (۱۱۱۴-۱۱۷۶ هـ) عالم معروف دینی و دانش مند شهیر قرن هجدهم میلادی، علاوه بر آثار گران بها درباره معارف اسلامی مانند حجة البالغه، ملفوظات شاه عبدالرحیم را هم به نام «انفاس العارفین» بنگارش در آورده است. وی در ضمن مباحث مختلف عرفانی و دینی، ابیاتی از مثنوی معنوی را برای تأیید نظر پدر خود، نقل می کند. در این مورد که نمی توانیم خدا را در این جهان با چشم ظاهری خود ببینیم و نمی توانیم او را با وصف بشناسیم، این دو بیت مولانا را به عنوان شاهد آورده است:

حق منزله باشد از هر اسم و نام تو چه می چفسی به هر اسم ای غلام؟
 هر چه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن
 و این بیت صاحب گلشن راز را هم نقل می کند:

بُود اندیشه اندر ذات باطل محال محض و آن تحصیل حاصل^{۱۱}
 مجدد الف ثانی در این ضمن فرموده است: من خدایی را پرستش نمی کنم که در حیطة شهود و یا خیال و وهم آید، من در تلاش لقمه ای هستم که در دهن ننگد.

غیرمسلمانان هم که عرفانی مشرب بودند، مثنوی معنوی را مطالعه می کردند و برای اثبات و تأیید نظرهای خود از آن نقل و اقتباس می کردند. بابالال دیال، عارف هندی در قرن هفدهم می زیست. او مرید و پیرو چتیناسرامی بود. خدای واحد را می پرستید و معتقد به ودانتا بود. با شاه زاده دانش مند و عرفانی مشرب، داراشکوه، ارتباطی نزدیک داشت. داراشکوه با بابالال دیال دو مرتبه ملاقات کرد. داراشکوه خود را طالب حقیقت و جوای معرفت می پنداشت. با هر مدعی فضل و هنر و صاحب دعوی ارتباط برقرار می کرد. با صوفی های مسلمان و درویشان هندویی به گفت و گو می پرداخت. داراشکوه یک بار در باغ جعفرخان بهادر و بار دیگر در باغ عمارات پادشاهی سرای نور محل متصل به اجیره در مصاف لاهور بابالال را دید و سوالاتی درباره مذهب و فلسفه هندو و فقر و عرفان از او پرسید. این پرسش ها و پاسخ های آن ها را یکی از منشیان او، چندر جهان برهمن (م ۱۰۷۲/۶۳-۱۶۶۶) و یا دو داس کهتری به نگارش در آوردند. این رساله به نام های نادرالنکات، مخزن نکات و گهوشتی بابالال دیال در منابع مختلف شناخته شده است. ضمن پاسخ های خود به پرسش های داراشکوه، بابالال دیال برای تصدیق نظرهای خود از ابیات مثنوی معنوی استمداد جسته است.^{۱۲}

باباگردنانک (م ۱۵۳۹م) سر سلسله سیک ها، از طریق ریاضت و عبادت خود، گویا به مقامی می رسد که صوفیان به آن رسیده بودند. در کتاب مذهبی سیک ها به نام «گردگرنهتو صاحب» مطالبی وجود دارد که از لحاظ نفس مضمون، مشابهتی نزدیک با

مثنوی مولانا دارند، ولی باید گفت که به هر صورت قرآینی وجود ندارد که به این نتیجه برسیم که گردن‌انک از مثنوی معنوی پیروی کرده بود.^{۱۳} در آخر باید ذکر شود که عارفان سلسلهٔ نقش بندیه بیش‌تر از دیگران به مثنوی معنوی عنایت داشته‌اند و علتش را می‌توان در این اظهارات درویش محمدبن دوست محمد بخاری، یکی از وابستگان نزدیک خواجه عبیدالله احرار جست‌وجو کرد که در مقدمهٔ لب لباب مثنوی آورده است:

هم در این اثنا در ماه ذی‌الحجه سنه تسع وتسع مائه، شب جمعه بود که فقیر خواجه بزرگ خواجه بهاء‌الدین نقش‌بند، قُدِّسَ سِرُّهُ، را در خواب دید که آمدند و گفتند: ای فلانی برخیز و انتخاب مثنوی مولوی که کرده‌ای، بیار که حضرت مولوی هم همراه من آمده‌اند و می‌خواهند که ببینند. من گفتم، یا حضرت خواجه، مدتی است که من در پی آن بودم تا انتخاب کنم، اما تا الی غایهٔ هیچ ننوشته‌ام. حضرت خواجه دست مبارک خود را دراز کردند و این انتخاب را از سینهٔ من برآوردند و فرمودند که این است انتخاب و مُسَوِّدَه را پیش مولوی بردند. حضرت مولوی دیده، شاد شدند و تبسم فرموده، گفتند که مبارک است، هر که از این انتخاب، بابتی بعد از نماز بامداد و بابتی بعد از نماز عصر خواهد خواند، بی‌شک او در روز قیامت همسایهٔ من در بهشت برین جای خواهد یافت و انواع اسرار حقایق و معارف الاهی بر وی مکشوف خواهد شد.^{۱۴}

پی نوشت‌ها

- ۱- اخبارالخیار: شیخ عبدالحق محدث دهلوی، چاپ دیوبند، هند، ص ۱۳۵.
- ۲- گلزار ابرار: محمد غوثی شطاری، خدابخش لبری، ۱۹۹۴ م، ص ۸۹؛ ثمرات القدس من شجرات الانس، میرزا لعل بیگ لعلی بدخشی، تصحیح دکتر سیدکمال حاج سید جوادی، تهران، ایران ۱۳۷۶، ص ۹۰۸.
- ۳- خیرالمجالس: حمید قلندر، تصحیح خلیق احمد نظامی، دانش‌گاه اسلامی علیگره، ۱۹۵۹ م، ص ۱۶۳.
- ۴- A History of sufism in India: سید اطهر عباس رضوی (ج ۲)، ۱۹۹۲ م.
- ۵- مکتوبات شیخ محب الله الله آبادی، برگ ۳۲ ب، رضوی، ج ۲، ص ۱۴۱.
- ۶- منتخب التواریخ: ملا عبدالقادر بدایونی، ایران.
- ۷- داراشکوه، شرح حال خود را در یک بیت از مثنوی چنین توصیف کرده است:
من چه گویم؟ یک رگم هشیار نیست ذکر آن یاری که او را یار نیست
سکینه‌الاولیا، مقدمه، ص ۷.
- ۸- قرآن کریم، ۱۶/۵۰.
- ۹- سکینه‌الاولیا: داراشکوه، موسسه مطبوعات علمی، تهران ۱۹۶۵، ص ۲۲۲.
- ۱۰- ارشاد الطالبین: قاضی ثناء الله پانی پتی مجددی نقش‌بندی، مطبع مجتبیایی، دهلی، ۱۸۹۹ م، ص ۳۸.
- ۱۱- انفاس العارفین: شاه ولی الله دهلوی (اردو ترجمه) مکتبه الفلاح، دهلی، ۱۳۹۳، ص ۲۹۷.
- ۱۲- این رساله را پرفسور ماسینیون در مجله Journal Asialigne بچاپ رسانده است.
- ۱۳- A History of Sufism in India: رضوی، ص ۳۹۶.
- ۱۴- لب‌لباب مثنوی: درویش محمد، مطبع هاشمی، ۱۳۳۲ هـ مقدمه، ص ۳-۴.